سیمای حسنک وزیر در تاریخ بیهقی

محمد طایر قدسی

حسنک وزیر از جمله چهره‏های درخشان عصر غزنویان بود که قدرش را ندانستند و خدماتش را ناجوانمردانه پاسخ گفتند؛یعنی،او را به عقوبتی دچار کردند که در تاریخ ما،معمولا سرنوشت مردان‏ متفکر و خود ساخته بوده است.

او حسن ابن محمد میکال ملقب به سید الکفاه و معروف به امیر حسنک میکال نیشابوری آخرین وزیر سلطان محمود غزنوی‏ست. حسنک در ایام جوانی همیشه در ملازمت محمود به سر می‏برد و در سفر و حضر بااو بود،هنگامی که محمود به سلطنت رسید،ریاست‏ شهر نیشابور را به او داد.حسنک در اثر ابراز لیاقت و کاردانی مورد توجه و محبت سلطان محمود واقع شد و در نتیجه،کار دیوان غزنه‏ به وی تفویض گردید و بعد سلطان محمود پس از عزل احمد ابن‏ حسن میمندی او را به وزارت خود برگزید.1

خواندمیر در«دستور الوزرا»در باب خصوصیات حسنک وزیر می‏گوید:«ابو علی حسن بن محمد مشهور و معروف به حسنک‏ میکال بود و از اوایل صبی و مبادی اوقات نشو و نما ملازمت سلطان‏ محمود می‏نمود.به حلاوت گفتار و لطافت کردار،و حدّت طبع و جودت ذهن اتصاف داشت،اما در فن انشاء و کتابت و علم استیفاء و سیافت مهارتی نداشت.2

در مورد لیاقت و کاردانی حسنک وزیر شکی نیست و خود بیهقی‏ نیز در کتابش در مورد انتصاب او به وزارت از زبان محمود چنین‏ می‏گوید:«سلطان فرمود که؛اگرمنصب وزارت را با بو القاسم دهم‏ شغل عرض مهمل ماند و ابو الحسین عقیلی روستایی طبیعت است و وزرات را نشاید و احمد بن عبد الصمد قابلیت این امر دارد،اما مهمات‏ خوارزم در عهده اوست و حسنک به علو نسب و کمال حب و وقوف بر دقایق امور کفایت بر همه فایقست،لیکن حداثت سن و عنفوان شباب‏ از تفویض وزارت بدو مانع است،امرا چون سخنان سلطان را شنودند دانستند که ضمیر همایون به وزارت حسنک مایل است.3

آن‏چه را از احوال او در تاریخ بیهقی می‏توان به دست آورد این‏ است که وی در نزد سلطان محمود از قرب و منزلت خاصی برخوردار بوده،جاه‏وجلال،قدرت و ثروت فراوان داشته،کوشک‏ها و باغ‏ها و فرش‏ها در اسباب او در زمان خود کم‏نظیر بوده‏اند،بیهقی در این‏ خصوص می‏نویسد:«و بناهای شادیاغ را به فرش‏های گوناگون‏ بیاراسته بودند همه از آن وزیر حسنک از آن فرش‏ها که حسنک‏ ساخته بود از جهت آن بناها که مانند آن کس یاد نداشت و کسانی که‏ آن را دیده بودند در این‏جا نبشتم تا مرا گواهی دهند».4

با این توصیف،لطف و عنایت خاص امیر محمود به حسنک و نیز بلندی طبع و نظرش از یک‏سوی و قاطعیت در انجام امور و غرور وزیرانه‏اش از سوی دیگر موجبات حسادت اطرافیان را فراهم ساخت. حاسدان حسنک قرمطی بودن او را تنها دستاویزی برای برانداختنش‏ قرار دادند اما محمود علی‏رغم پیغامی که خلیفه در خصوص‏ قرمطی بودن حسنک برایش می‏فرستد باز به دلیل اعتماد و ارادتی که‏ به حسنک داشته است،بر آن موضوع اهمیت زیادی قایل نمی‏شود و می‏گوید:«بدین خلیفه خرف شده بباید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت درکرده‏ام در همه جهان و قرمطی می‏جویم و آن‏چه‏ یافته آید و درست گردد،بر دار می‏کشند و مرا درست شدی که‏ حسنک قرمطی است،خبر به امیر المومنین رسیدی که در باب وی چه‏ رفتی.وی را من پرورده‏ام و با فرزندان و برادران من برابر است و اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم».5

پس از دستگیری حسنک شاید کسان چندی،پنهان و آشکار در نابودی او کوشیده‏اند اما بیهقی از سه دشمن بزرگ او نام می‏برد: خلیفه بغدادمسعود غزنوی بو سهل زوزنی.6

دشمنی خلیفه با حسنک از این‏جا شروع شد که حسنک در عصر محمود غزنوی برای زیارت به خانه خدا رفت و در بازگشت حاجیانی را که با وی بودند از قلمرو فاطمیان گذراند.در این حین خلیفه مصر نیز خلعتی را به حسنک اعطا کرد و او هم آن را پذیرفت،اما گذشتن‏ حسنک از قلمرو فاطمیان را می‏توان چنین توجیه کرد که اگر حسنک‏ همراهان خود را از راه بادیه و از قلمرو خلیفه بغداد باز می‏گرداند ترس‏ هلاک شدن حاجیان حتمی بود،اما عبور او و همراهانش از قلمرو فاطمیان در این سفر و نرفتن حسنک به بغداد برای دست بوسی خلیفه‏ از یک‏سو و گرفتن خلعت از خلیفه مصر از سوی دیگر موجبات‏ دشمنی خلیفه با حسنک را فراهم ساخت.بر سر همین دشمنی بود که‏ بعدها خلیفه بغداد داغ تکفیر قرمطی بودن را بر پیشانیش نهاد و موجبات به دار آویختنش را فراهم ساخت،ولی اتهامی را که خلیفه‏ بغداد به حسنک زد دروغ می‏نماید.شاید گناه حسنک در نظر خلیفه‏ تنها همانند بوده که به او بی‏اعتنایی کرد و از دیدارش سرباز زده است.

دشمنی امیر مسعود با حسنک وزیر با توجه به شواهدی که در تاریخ بیهقی به دست آمده است می‏تواند بر سر سه موضوع مهم‏ باشد یکی آنکه حسنک در دوران وزارتش که حشمت و جاهی داشته است،بارها مسعود را تحقیر کرده و از بدگویی در مورد او ابائی به خود راه نداده است؛دوم این‏که بنا به وصیت محمود غزنوی جانب امیر محمد را نگه داشته و در رساندن او به امیری و سلطنت جهدی بلیغ‏ کرده است.سوم آنکه حتی پس از بازداشتش و تا آخرین روز مرگش‏ بر عقیده خود راسخ و پابرجا مانده و درخواست هیچ بخششی را از او نکرده است.

سومین دشمن حسنک«بو سهل زوزنی»بو که او را می‏توان از دشمنان اصلی حسنک به حساب آورد،چرا که او بیش از این دو؛یعنی، خلیفه و مسعود در مرگ حسنک الحاح و اصرار ورزیده است.بیهقی‏ خود علت دشمنی بو سهل با حسنک را به درستی نمی‏داند ولی همین‏ اندازه اشاره می‏کند که گویا حسنک در دوران وزارتش به او کم اعتنایی‏ کرده است اما چنین می‏نماید که او از حسنک کینه‏های دیگری در دل‏ داشته که ناشی از حسد و تنگ نظری او بوده است.7

چرا که بو سهل زمانی که حسنک جاه و حشمتی داشته او را مدح و ثنا گفته و در خدمت او روزگار به سر کرده است.چنان‏که بیهقی در تاریخ بیهقی از زبان حسنک به‏ این نکته اشاره می‏کند و می‏گوید:«این خواجه که مرا این می‏گوید مرا شعر گفته‏ است و بر در سرای من‏ ایستاده است.اما حدیث‏ قرمطی،به ازین باید که او را باز داشتند بدین تهمت نه‏ مرا،و این معروف است، من چیزها ندانم»8

با همه این تفاسیر حسنک جان خود را به خاطر زبان تند و تیزی که در زمان‏ وزارتش داشت نثار کرد، چرا که بارها مسعود را مورد طعن و زخم زبان قرار داده‏ بود؛چنانکه بیهقی‏ می‏نویسد:«و کار وزیر حسنک آشفته گشت که به‏ روزگار جوانی ناکردنیها کرده‏ بد و زبان نگاه ناداشته و این سلطان‏ بزرک محتشم را خیرخیر بیازرده».9و چنانچه عبدوس را گفته بود: «امیرت را بگوی که من آن‏چه به کنم فرمان خداوند خود می‏کنم اگر وقتی تخت ملک به تو رسد حسنک را بردار باید کرد».10مسعود نیز موقع به دار آویختن حسنک این سخن او را دست‏آویزی برای کار خویش قرار داده است.

با توجه به شواهد مذکور،بیهقی به تعریض عامل اصلی مرگ‏ حسنک را پس از آنها همین گستاخی و بی‏باکی او ذکر می‏کند که‏ زبان خود را نگاه نداشته است،چنانچه می‏گوید:«و بو سهل و غیر بو سهل در این کیستند؟که حسنک عاقبت تهور و تعدی خود کشید».11و بر سر همین زخم زبان‏ها بود که بعد از این که مسعود برادرش محمد را از سلطنت برکنار کرد و خود بر اریکه سلطنت تکیه‏ زد،دنبال بهانه‏یی گشت تا عقده‏های گذشته خود را بر سر حسنک‏ معزول خالی کند.وقتی مسعود به شهر بیهق رسید دستور داد تا تمام‏ رسم‏های حسنکی را باطل کنند،در این میان قاضی صاعد نیز از موقعیت استفاده کرد و از دست حسنک در مورد اموالی که از خاندان‏ میکال غصب کرده بود،شکایت کرد:«...و من که صاعدم پس از فضل و خواست ایزد،عزه ذکره،و پس از برکت علم از خاندان‏ میکائلیان برآمده‏ام و حق ایشان در گردن من لازم است و بر ایشان‏ که مانده‏اند ستم‏های بزرگ است از حسنک،و دیگران که املاک‏ ایشان موقوف مانده است و...».12و امیر مسعود فرمان داد تا همه آن‏ها به‏ صاحبان اصلی بازگردانده شوند،و بو سهل زوزنی مامور انجام این کار شد.

در تاریخ مسعودی گویی‏ این‏که تمام نقش‏های منفی را می‏بایست بو سهل زوزنی به عهده‏ می‏گرفته است،چرا که در جای‏جای‏ تاریخ بیهقی این مرد به کارهایی‏ دست یازیده که جز بدنامی و خراب‏کاری در امور مملکت چیزی‏ عایدش نشده است،چه در پس گرفتن صله‏های بیعتی امیر محمد و وسوسه کردن سلطان‏ مسعود در فروگرفتن آلتو نتاش خوارزمشاه و چه در به‏ دار کردن حسنک وزیر،در حالی که«...بو سهل با جاه و نعمت و مردمش در جنب‏ امیر حسنک یک قطره آب از رودی...»13بوده است.

بو سهل پس از دستگیری حسنک او را به دست غلام خویش«علی رایض» می‏سپارد اکنون که زمان انتقام فرا رسیده است‏ به غلامش سفارش می‏کند تا انواع حقارت‏ها و شکنجه‏ها را در مورد حسنک به کار گیرد،چنان‏چه‏ بیهقی می‏گوید:«چون امیر مسعود-رضی اللّه عنه-از خرات قصد بلخ کرد،علی رایض حسنک را به بند می‏برد استخفاف‏ می‏کرد و تشفی و تعصب و انتقام می‏بود،هرچند می‏شنودم از علی- پوشیده وقتی مرا گفت-که هرچه بو سهل مثال داد از کردار زشت‏ درباب این امر از ده یکی آمدی و بسیار محابا رفتی»14

بو سهل بعد از بازداشت امیر حسنک در دامان سلطان مسعود دمید «که ناچار حسنک را بردار باید کرد».15مسعود که مرد کریم و با فهمی‏ بود علی رغم کینه‏یی که از حسنک داشت از بو سهل زوزنی برای این‏ کار دلیل و حجتی می‏خواهد و بو سهل می‏گوید:«حجت بزرگ‏تر که‏ مرد قرمطی است و خلعت مصریان استد تا امیر المومنین القادر با للّه‏ بیازرد و نامه از امیر محمود باز گرفت و اکنون پیوسته از این می‏گوید و خداوند یاد دارد که بنشابور رسول خلیفه آمد و لوا و خلعت آورد و منشور در این باب بر چه جمله بود فرمان خلیفه در این باب نگاه باید داشت».16

بالاخره بو سهل با دلایل غیرموجه‏یی که برای قتل حسنک ارائه‏ می‏کند مسعود را-که چندان بی‏میل هم نبود-راضی به گشتن‏ حسنک کرد و خود ترتیب بردار کردنش را به عهده گرفت و انواع‏ شقاوت و پستی را از خود نشان داد.امیر مسعود دستور داد که تمام‏ اموال و ضیاع حسنک را به نام وی قباله کنند و این کار صورت گرفت‏ و حسنک اقرار بر فروش آنها کرد و پولی را که تعیین کرده بودند، گرفت.

صحنه‏سازی‏هایی که برای واجب شمردن قتل شمردن قتل حسنک وزیر این‏ رادمرد غیرتمند و وطن‏پرست ایرانی توسط سلطان مسعود غزنوی و وزیر خود خواه و بی‏انصافش بو سهل زوزنی تنظیم و به مرحله اجرا گذرانده شد،فوق العاده حیرت‏انگیز و در عین حال تأسف آور است.17

در مقابل تمام بی‏حرمتی‏هایی که در حق حسنک-چه در ابتدای‏ دستگیری و دار زدنش و چه در مجلسی که برای تنظیم قباله ترتیب‏ داده بودند-بر او روا داشتند،چهره حسنک آرام و بی‏اعتناست.در مجلسی که به دستور مسعود برای تنظیم قباله ترتیب داده بودند وزیر با مهربانی از حسنک پرسید:«خواجه چون می‏باشد و روزگار چه‏گونه‏ می‏گذارد؟»18او به آرامی جواب داد:«جای شکر است»،19در حالی که‏ می‏توانست در حضور همگان از دست شکنجه‏هایی که توسط بو سهل‏ بر او روا داشته شده بود،شکوه کند تا شاید دل امیر و بزرگان بر وی‏ بسوزد و فرجی حاصل شود.اما آن‏چه از همه بیش‏تر باعث درخشش‏ سیمای حسنک در میان رقیبانش گردیده است و یاد او را پس از چند قرن زنده و شاداب نگاه می‏دارد،آرامش خاطر و غرور و بی‏اعتنائیش‏ در برابر مرگ است،20شب همان روز که فردای آن حسنک را بر دار می‏کردند بو سهل آخرین تیر ترکشش را به کار گرفت و مانع شفاعت‏ خواجه احمد حسن در باب حسنک در نزد امیر شد،بیهق در این مورد می‏نویسد:«...و از خواجه عمید عبد الرزاق،شنودم که این شب که‏ دیگر روز آن حسنک را بر دار می‏کردند،بو سهل نزدیک پدرم آمد نماز خفتن.پدرم گفت:چرا آمده‏یی؟گفت:نخواهم رفت تا آنگاه که‏ خداوند بخسبد که نباید رقعتی نویسد به سلطان در باب حسنک به‏ شفاعت.پدرم گفت:بنوشتمی،اما شما تباه کرده‏اید.و سخت ناخوب‏ است و به جایگاه خواب رفت».21

فردای آن شب طبق نقشه قبلی دو پیک مهیا ساختند و آن‏طور وانمود کردند که از بغداد و از جانب خلیفه آمده‏اند و نامه‏یی دارند که‏ خلیفه دستور داده است که حسنک قرمطی است و بردار باید کرد. سپس حسنک را بر پای دار آوردند،اما او با چه صلاتی گام بر می‏داشت.خوب می‏دانست که از چنگ انتقام جان به‏در نخواهد برد و بی‏اندک تزلزلی،مردوار بر سرنوشت خود تسلیم شد.22شاید اگر او می‏دانست که در میان انبوه مردم،جوان ناشناسی(بیهقی)با قلم خود چهره مظلومش را در تاریخ به این زیبایی نقاشی خواهد کرد،با صلابت‏ و غرور بیش‏تری به پیشواز مرگ می‏رفت.

با این توصیف در تاریخ بیهقی که جزءجزء واقعه گزارش‏ گردیده،نشانی از این‏که حاکی از ناتوانی و خواری حسنک باشد.یا این‏که برای رهایی خود شخصا دست آویزی یا شفیعی را نزد مسعود فرستد چیزی به چشم نمی‏خورد،در حالی که می‏توانسته یاران زیادی‏ را به شفاعت نزد امیر بفرستد و یا از در توبه درآید.در تمام صحنه‏ها فقط یک بار چهره حسنک عبوس و گریان است و آن هم زمانی‏ست‏ که زن و فرزندان خود را به دست خواجه می‏سپارد.

بون تردید عده زیادی حسنک را دوست داشته‏اند.ولی از بیم و ترس مسعود نتوانسته‏اند از او طرفداری کنند.به قول بیهقی‏ هنگامی‏که حسنک را به دار می کردند،غوغایی به پا کرده‏اند که مسعود از ترس شورش بار دیگر مسئله دین را در میان می‏کشد و با این نیرنگ‏ مردم را به ظاهر آرام می‏کند درحالی‏که در باطن نتوانسته از محبت‏ مردم به حسنک بکاهد،چرا که بیهقی می‏گوید:«همه زارزار می‏گریستند،خاصه نیشابوریان».به‏هرحال چه حق باحسنک بوده‏ چه نبوده،برتری او بر دشمنانش در این بود که کامیاب زندگی کرد و کوتاه زندگی کرد و مردانه مرد و داستانش به زیبایی نوشته شد و این همه موهبت با هم،کم‏تر کسی را نصیب می‏گردد.23

پی‏نوشت

(1)-عبدالرفیع حقیقت،شهیدان قلم و اندیشه،(بی‏جا)،انتشارات کومش،چاپ‏ اول 1378،ص 151.

(2)-خوانمیر،دستور الوزراء،تصحیح سعید نفیسی(تهران،انتشارات اقبال،چاپ‏ دوم 2535)ص 141.

(3)-ابو الفضل بیهقی،تاریخ بیهقی،به کوشش خلیل خطیب رهبر،تهران،انتشارات‏ اقبال،چاپ پنجم 1375،ج 2،ص 503.

(4)-همان،ج 1،ص 32.

(5)-همان،ج 1،ص 230.

(6)-همان،ج 1،ص 230.

(7)-محمد علی اسلامی ندوشن،جام جهانبین،تهران،انتشارات توسن،چاپ چهارم‏ 1355،ص 245.

(8)-ابو الفضل بیهقی،تاریخ بیهقی،ج 1،ص 232.

(9)-همان،ج 1،ص 52.

(10)-همان،ج 1،ص 227.

(11)-همان،ج 1،ص 227.

(12)-همان،ج 1،ص 33.

(13)-همان،ج 1،ص 227.

(14)-همان،ج 1،ص 228.

(15)-همان،ج 1،ص 228.

(16)-همان،ج 1،ص 228.

(17)-عبد الرفیع حقیقت،شهیدان قلم و اندیشه،ص 158.

(18)-ابو الفضل بیهقی،تاریخ بیهقی،ج 1،ص 232.

(19)-همان،ج 1،ص 232.

(20)-محمد علی اسلامی ندوشن،جام جهانبین،ص 245.

(21)-ابو الفضل بیهقی،تاریخ بیهقی،ج 1،ص 233.

(22)-محمد علی اسلامی ندوشن جام جهان‏نبین،ص 246.

(23)-همان،ص 247.

منابع

1-اسلامی ندوشن،محمد علی،جام جهانبین7تهران6انتشارات توس،چاپ چهارم،1355.

2-بیهقی،ابو الفضل،تاریخ بیهقی،به کوشش خلیل خطیب رهبر،تهران:انتشارات‏ مهتاب،چاپ پنجم 1375.

3-حقیقت،عبد الرفیع،شهیدان قلم و اندیشه،(بی‏جا)،انتشارات کومش،چاپ اول، 1378.

4-خواندمیر،دستور الوزراء،تصحیح سعید نفیسی،تهران،انتشارات اقبال،چاپ‏ دوم،2535.